

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
سال ۱، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۱۹-۱۰۱

مروری بر مطالعات انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی ایران (پارینه‌سنگی و نوسنگی)

حامد وحدتی نسب*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۱۰

چکیده

شش دهه کاوش و بررسی باستان‌شناسی در ایران بیانگر این نکته است که گستره جغرافیایی امروزی ایران به طور حتم حداقل از دوران پلیستوسن جدید مکان زیست جوامع انسانی بوده است. اگرچه دانش ما در خصوص جوامع انسانی پیش از نوسنگی در ایران بسیار محدود است، ولی تعداد قابل توجهی از محوطه‌های باستانی منتسب به ادوار پس از نوسنگی در ایران دارای بقایای اسکلت انسانی هستند. عمده محوطه‌های کلیدی باستانی در ایران مانند تپه حصار، گوهر تپه، تپه سیلک، تپه زاغه، شهر سوخته، حسنلو، گنج دره و غیره واجد بقایای انسانی بوده‌اند و بیشتر این بقایای انسانی هرگز به طور کامل و صحیح مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. هدف از این تحقیق ریشه‌یابی این کمبود علمی در بدنه انسان‌شناسی و باستان‌شناسی ایران است. داده‌های این پژوهش نشان می‌دهند که از عمده دلایل این وضعیت می‌توان به عدم وجود کافی متخصصین انسان‌شناسی زیستی در ایران، جدایی تاریخی انسان‌شناسی و باستان‌شناسی در مراکز آموزشی و نبود درک کافی از اهمیت مطالعات انسان‌شناختی در تکمیل پژوهش‌های باستان‌شناسی اشاره نمود.

کلید واژگان: انسان‌شناسی زیستی، باستان‌شناسی، پارینه‌سنگی، نوسنگی.

مقدمه

داده‌های انسان‌شناسی به طور عام و اطلاعات حاصل از مطالعه بر روی بقایای اسکلت انسانی به طور خاص می‌توانند باستان‌شناسان را در بازسازی زندگی مردمان پیشین یاری نمایند. در کنار مطالعات معمول باستان‌شناسی که به طور سنتی بر داده‌های فرهنگی همچون سفالینه‌ها، دست‌ساخته‌های سنگی، معماری و غیره متمرکز هستند، پژوهش‌های انسان‌شناسی زیستی می‌توانند کامل‌کننده پازل بازسازی زندگی انسان باشند. به عبارتی دیگر اگر همان‌گونه که در بسیار از مراکز پژوهشی در اروپا و آمریکا مرسوم است، بپذیریم که باستان‌شناسی زیر شاخه علم انسان‌شناسی است، آن‌گاه غایت هدف از کاوش‌ها و بررسی‌های باستانی تنها جمع‌آوری و توصیف بقایای فرهنگی به جای مانده از اجتماعات انسانی نخواهد بود، بلکه پرداختن به نحوه زیست، معیشت، ساختارهای اجتماعی، بیماری‌ها، مهاجرت‌ها، روابط درون‌گروهی و غیره (که همگی موضوعات مطرح در علم انسان‌شناسی هستند) می‌بایست هدف نهایی از مطالعات باستان‌شناسی باشند. علم انسان‌شناسی دارای چهار زیرشاخه انسان‌شناسی زیستی، باستان‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی و انسان‌شناسی زبان است (میلر و وود، ۲۰۰۶: ۱۳).

رابطه میان انسان‌شناسی جسمانی و انسان‌شناسی زیستی از زمره مسائلی است که که نیازمند بررسی ویژه‌ای است. انسان‌شناسی جسمانی^۱ به لحاظ تاریخی سابقه بیشتری نسبت به انسان‌شناسی زیستی^۲ دارد که به شروع علم انسان‌شناسی جسمانی در قرن ۱۸ و مطالعات یوهان فردریک بلومنباخ^۳ بر روی یک مجموعه خصوصی از جمجمه‌های جمع‌آوری شده از نقاط مختلف دنیا باز می‌گردد. انسان‌شناسان دیگر نیز پس از وی در پژوهش‌های خود بیشتر بر خصوصیات جمجمه و بدن انسان متمرکز بودند و تا قرن بیستم نشانی از بکارگیری دیگر شاخه‌های علوم زیستی در انسان‌شناسی جسمانی دیده نمی‌شد. از نیمه قرن بیستم به بعد دانشمندان سعی بر این داشتند تا از شاخه‌های دیگر علوم مانند ژنتیک، رفتارشناسی، نخست‌شناسی، و غیره در انسان‌شناسی جسمانی استفاده کنند و به همین دلیل و با توجه به ازدیاد روز افزون رویکردهای زیستی در مطالعات انسان‌شناسی جسمانی به تدریج واژه انسان‌شناسی زیستی مترادف و هم‌تراز با انسان‌شناسی جسمانی گردید (میلر و وود، ۲۰۰۶: ۱۳).

انسان‌شناسی زیستی خود به سه زیر شاخه نخست‌شناسی^۴، دیرین انسان‌شناسی^۵ و گوناگونی‌های زیستی انسان‌های معاصر^۶ تقسیم می‌گردد. عمده تفاوت دیرین انسان‌شناسی و

¹ physical anthropology

² biological anthropology

³ Johann Friedrich Blumenbach

⁴ primatology

⁵ paleoanthropology

⁶ contemporary human biological variation

گوناگونی‌های زیستی انسان‌های معاصر در تقدم و تاخر زمانی است، علم دیرین انسان‌شناسی بیشتر بر گونه‌های بعضاً منقرض‌شده انسانی متمرکز است. در دهه‌های اخیر پیشرفت‌های حاصل‌شده در زیست‌شناسی و به خصوص علم ژنتیک منجر به تحولات اساسی در انسان‌شناسی زیستی گشته است. این پیشرفت‌ها به نوبه خود باستان‌شناسانی را که در پژوهش‌های خود به بقایای اسکلتی انسانی برخورد نموده‌اند را یاری می‌کند تا با رویکردی تازه به دنبال حل معماهای باستان‌شناسی باشند.

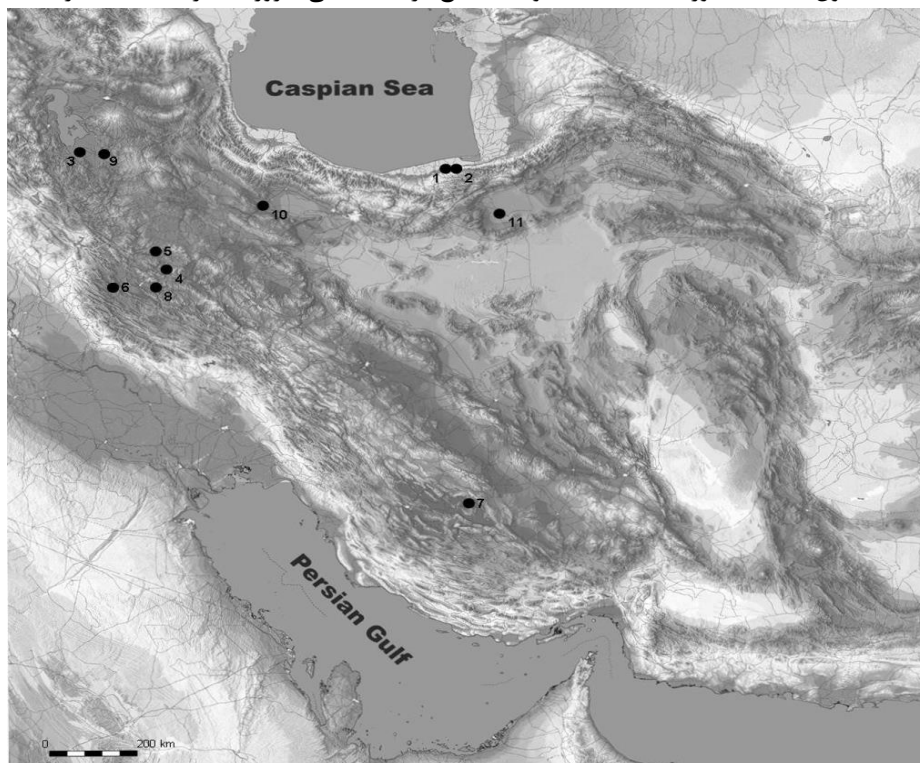
به عنوان مثال بحث در خصوص مهاجرت اقوام آسیای مرکزی به فلات ایران در حدود هزاره‌های دوم و سوم پیش از میلاد تحت‌عنوان "آریایی‌ها" بیشتر بر اساس ریخت‌شناسی نوعی خاص از سفال به نام سفال خاکستری و زبان‌شناسی (سزمرنی، ۱۹۷۷) طرح گردیده است (کاپیری، ۱۹۷۳ و کراسلند، ۱۹۷۱). داده‌های باستان‌شناسی حاکی از این است که آثار این مهاجرت را می‌توان در محوطه‌هایی در شرق ایران مانند تپه حصار ردیابی نمود (اشمیت ۱۹۳۳، ۱۹۳۷). حضور و یا عدم حضور چنین اقوامی در ایران مدت‌ها است که موضوع مجادله باستان‌شناسان شده است، به نحوی که برخی حتی از بکار بردن کلمه آریایی پرهیز و در اصل وجود چنین قومی تردید می‌کنند. نتیجه نهایی در این خصوص تنها با استفاده از داده‌های انسان‌شناسی زیستی و به خصوص مطالعات DNA باستانی قابل دستیابی است. با مقایسه DNA اقوام هزاره دوم و سوم پیش از میلاد در محوطه‌های باستانی آسیای مرکزی با مردمان هزاره دوم و سوم فلات ایران می‌توان هرگونه ارتباط ژنتیکی و در پی آن مهاجرت‌های احتمالی را ردیابی نمود. متأسفانه در حال حاضر به دلیل مشکلات علمی و اجرایی تاکنون هیچ مقایسه جامع انسان‌شناسی زیستی مابین بقایای انسانی مردمان هزاره‌های دوم و سوم پیش از میلاد ایران و هم‌عصرانشان در آسیای مرکزی انجام نشده است.

مثالی دیگر در زمینه کارکرد و اهمیت انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی، نقش تعیین‌کننده مطالعات ایزوتوپی^۱ در بازسازی رژیم غذایی مردمان گذشته و حتی منشاء‌یابی مهاجرت‌های احتمالی جوامع است. با استفاده از روش‌های آزمایشگاهی تجزیه عنصری می‌توان به میزان دسترسی به هیدرات کربن، قند و پروتئین در جوامع انسانی مورد مطالعه پی برد و با قرار دادن نتایج در کنار پژوهش‌های جانور باستان‌شناسی و گیاه باستان‌شناسی، به تصویری روشن از وضعیت اقلیمی منطقه در زمان مورد نظر و همچنین نوع معیشت و سازمان‌دهی اجتماعی انسان‌ها دست یافت.

¹ isotope analysis

سعی در این پژوهش بر این بوده است تا با معرفی محوطه‌های کلیدی پارینه‌سنگی و نوسنگی در ایران که واجد بقایای انسانی هستند به نحوه مطالعات انسان‌شناسی زیستی انجام‌شده بر روی این بقایا پرداخته شود تا تخمینی صحیح از میزان کامل بودن این پژوهش‌ها و همچنین راه‌کارهایی که در آینده بایستی به کار بسته شود به دست آید.

نقشه شماره ۱: نقشه پراکنش محوطه‌های مورد بررسی در ایران (۱: هوتو، ۲: کمر بند، ۳: تم تمه، ۴: بیستون، ۵: قبه، ۶: وزمه، ۷: اشگفت گای، ۸: گنج دره، ۹: حاجی فیروز، ۱۰: زاغه، ۱۱: حصار)



منبع: نگارنده

پرسش‌های پژوهش

در این مقاله تلاش خواهد شد تا با جمع‌آوری اطلاعات حاصله از بقایای انسانی کشف‌شده در کاوش‌های باستان‌شناسی به پرسش‌های ذیل پاسخ داده شود:

۱- علت عدم توجه جامعه باستان‌شناسی ایران به اهمیت مطالعات انسان‌شناسی زیستی

چیست؟

۲- چه عواملی در مهجور ماندن مطالعات انسان‌شناسی زیستی و کاربرد آن در باستان‌شناسی ایران نقش داشته‌اند؟

بقایای انسانی منتسب به پلیستوسن^۱ در ایران

جدول شماره ۱ به اختصار به معرفی دوره‌های زمانی پارینه‌سنگی در ایران و خاورمیانه پرداخته است. پیرامون ایران را برخی از مهم‌ترین و ارزنده‌ترین محوطه‌های پارینه‌سنگی جهان در بر گرفته است. در مرزهای غربی، شانیدر^۲ و مجموعه بزرگ نئاندرتال‌ها^۳ قرار دارد (سولکی، ۱۹۵۴، ترینکاوس، ۱۹۸۳). در شمال غربی، چند محوطه عمده پارینه‌سنگی در ترکیه (کوهن، ۲۰۰۲) و نیز محوطه پراوازه دمانیسی^۴ در گرجستان (آسلوم و همکاران، ۲۰۰۲) جای گرفته است و در شمال شرقی، شماری غار و پناهگاه صخره‌ای در ازبکستان و ترکمنستان جای دارند که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها تَشیک-تاش^۵ در ازبکستان است (وایدنرایخ، ۱۹۴۵). از محوطه‌های یادشده تنها بقایای انسانی‌هایی مربوط به پلیستوسن به دست آمده است، نیازی به گفتن نیست که بسیاری از محوطه‌های پارینه‌سنگی (بر پایه گونه‌شناسی دست‌ساخته‌ها) در درون مرزهای سیاسی ایران جای دارد. نکته قابل توجه در خصوص پارینه‌سنگی ایران به دست نیامدن بقایای انسانی به جز چند استثناء است (برای نمونه بیستون، قبه، وزمه و اشگفت گاوی). گرچه می‌توان دلایل گوناگونی را از جمله مسایل اقلیمی برای چنین وضعیتی بیان کرد، با این همه، انجام نگرفتن کاوش‌های پارینه‌سنگی یکی از مهم‌ترین آن‌ها است.

جدول شماره ۱: دوره‌های زمانی پارینه‌سنگی در ایران و خاورمیانه

نام دوره	بازه تقریبی زمانی	محوطه‌های شاخص در ایران	محوطه‌های عمده واجد بقایای انسانی
پارینه‌سنگی قدیم	۲،۶ میلیون الی ۲۵۰ هزار سال قبل	گنج پر، غار دربند، امرمردگ	-
پارینه‌سنگی میانی	۲۵۰ هزار سال الی ۴۰ هزار سال قبل	کنجی، بیستون، قمری، تمه	بیستون
پارینه‌سنگی جدید	۴۰ هزار سال الی ۱۸ هزار سال قبل	ورواسی، یافته، بوف، گرم رود ۲	قبه، اشگفت گاوی، وزمه
فراپارینه‌سنگی	۱۸ هزار الی ۱۲ هزار سال قبل	کمیشان، هوتو، کمربند، علی تپه	هوتو، کمربند
نوسنگی	۱۲ هزار سال الی ۶ هزار سال قبل	سراب، آسیاب، علی کش، تولایی	گنج دره، زاغه، حاجی فیروز

^۱ یکی از دوران‌های زمین‌شناسی که تقریباً معادل با ۱۰،۸ تا ۲ میلیون سال پیش آغاز و در ۱۳ هزار pliestocene سال پیش و با شروع دوران حاضر یا هولوسن خاتمه یافته است)

^۲ shanidar

^۳ neanderthals

^۴ Dmanisi

^۵ Teshik Tash

کارلتون استنلی کوون^۱ را می‌توان پیش‌تاز مطالعات پارینه‌سنگی در ایران دانست. در خلال تابستان ۱۹۴۹ کوون که خود انسان‌شناس بود، کاوش‌های باستان‌شناسی را در پی کشف بقایای فسیل انسانی در کردستان عراق آغاز نمود و سپس وارد ایران شد. وی پنج محوطه پارینه‌سنگی را به نام‌های بیستون (پارینه‌سنگی میانی^۲ و جدید^۳ / کرمانشاه)، تم تمه (پارینه‌سنگی میانی / آذربایجان غربی)، غارهای هوتو و کمر بند (فراپارینه‌سنگی^۴ و نوسنگی^۵ / مازندران) و پناهگاه صخره‌ای خونیک (پارینه‌سنگی میانی / خراسان) کاوش نمود. در خلال این کاوش‌ها وی موفق به کشف بقایای اسکلتی انسانی از محوطه‌های بیستون، تمتمه و هوتو گردید (کوون، ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۹۵۷)، هرچند که مطالعات بعدی ثابت کردند که استخوان به دست‌آمده از تمتمه را بایستی از لیست بقایای انسانی خارج نمود. در طی کاوش در محوطه بیستون، کوون مقادیر زیادی بقایای استخوانی جانوری به دست آورد که در میان آن‌ها یک دندان پیش و قطعه میانی استخوان ساعد دست راست به انسان نئاندرتال منتسب گردیدند (کوون، ۱۹۵۱).

تصویر ۱: سمت راست استخوان ساعد به دست‌آمده از محوطه بیستون، سمت چپ دندان پیشین گاوسان



منبع: ترینکوس و بیگری، ۲۰۰۶

¹ Carlton S. Coon
² Middle Paleolithic
³ Upper Paleolithic
⁴ Epipaleolithic
⁵ Neolithic

حدود پنجاه سال پس از این کاوش، این دو قطعه مود بازنگری مجدد قرار گرفتند و معلوم گردید که دندان پیش مذکور متعلق به یک گونه گاوسان (احتمالا گوزن) بوده است ولی انتساب استخوان ساعد به انسان نئاندرتال مورد تایید قرار گرفت (ترینکائوس و بیگلری، ۲۰۰۶) که با قبول این ادعا می‌توان این قطعه استخوانی فسیل‌شده را تنها مدرک انسان‌شناسی در خصوص حضور انسان نئاندرتال در ایران دانست.

با آغاز دهه ۱۹۶۰ میلادی و به دلیل بی‌ثباتی‌های سیاسی در عراق، موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو تحقیقات باستان‌شناسی خود را به سرپرستی رابرت بریدوود^۱ در زاگرس ایران متمرکز نمود. غار قبه در کرمانشاه از جمله محوطه‌هایی بود که توسط بریدوود و همکارانش مورد کاوش قرار گرفت و از لایه‌های پارینه‌سنگی میانی و جدید آن تعدادی قطعات استخوانی انسانی به دست آمد (بریدوود و همکاران، ۱۹۶۱). از جمله نکات با اهمیت در خصوص مجموعه کوچک استخوان انسانی غار قبه، حضور آثار برش ناشی از استفاده از دست‌افزارهای سنگی بر روی برخی قطعات است. اینکه آیا می‌توان تنها با استناد به این آثار برش مسئله هم‌نوع‌خواری را برای ساکنین این محوطه در نظر گرفت؟ این نکته‌ای است که نیازمند مطالعات تکمیلی است. این بقایا هم اکنون تحت مطالعه در دانشگاه ایالتی آریزونا هستند (مرین، مذاکره حضوری).

باستان‌شناسان در سال ۱۹۹۹ در جنب پروژه باستان‌شناسی دشت اسلام‌آباد موفق شدند تا با شناسایی غار وزمه و ایجاد یک ترانسه آزمایشی در آن، یک دندان آسیای کوچک آرواره بالا انسانی را به دست آورند (عبدی و همکاران، ۲۰۰۲). گاه‌نگاری‌های انجام‌شده بر روی این دندان حاکی از سنی پیرامون بیست تا بیست و پنج هزار سال قبل برای آن است، که با احتساب سن و ریخت‌شناسی آن، این دندان به احتمال زیاد متعلق به یک نمونه انسان هوشمند^۲ در پارینه‌سنگی جدید بوده است (ترینکائوس و همکاران، ۲۰۰۷).

^۱ Robert Briadwood

^۲ homo sapiens sapiens

تصویر ۲: دندان آسیای کوچک آرواره بالا (غار وزمه)



منبع: ترینکوس و همکاران، ۲۰۰۷

بازنگری قطعات استخوانی انسانی که در کاوش سال ۱۹۷۸ در اشگفت گاوی واقع در مرودشت فارس توسط مایکل روزنبرگ گزارش شده بودند (روزنبرگ، ۱۹۸۵)، به تازگی توسط تیمی از متخصصین دانشگاه ایالتی آریزونا انجام پذیرفته است. قطعات به دست آمده به تعداد اندک و اغلب شکسته شامل بخش‌هایی از جمجمه، استخوان ترقوه، استخوان کشکک زانو و بخش‌هایی از صورت هستند. این بقایای انسانی در لایه‌های منتسب به پارینه‌سنگی جدید قرار داشته‌اند و از همین روی منسوب به انسان امروزی یا انسان هوشمند هستند. حضور آثار سوختگی و علایم برش توسط دست ابزارهای سنگی بر روی برخی از این قطعات ممکن است به عنوان شاهی برای ممنوع خواری بکار برده شوند، هرچند که به دلیل کم بودن تعداد استخوان‌ها چنین نتیجه‌گیری می‌بایست منوط به مطالعات تکمیلی باشد (اسکات و مرین، ۲۰۰۹).

تصویر ۳: استخوان ترقوه با آثار برش (اشگفت گاوی)



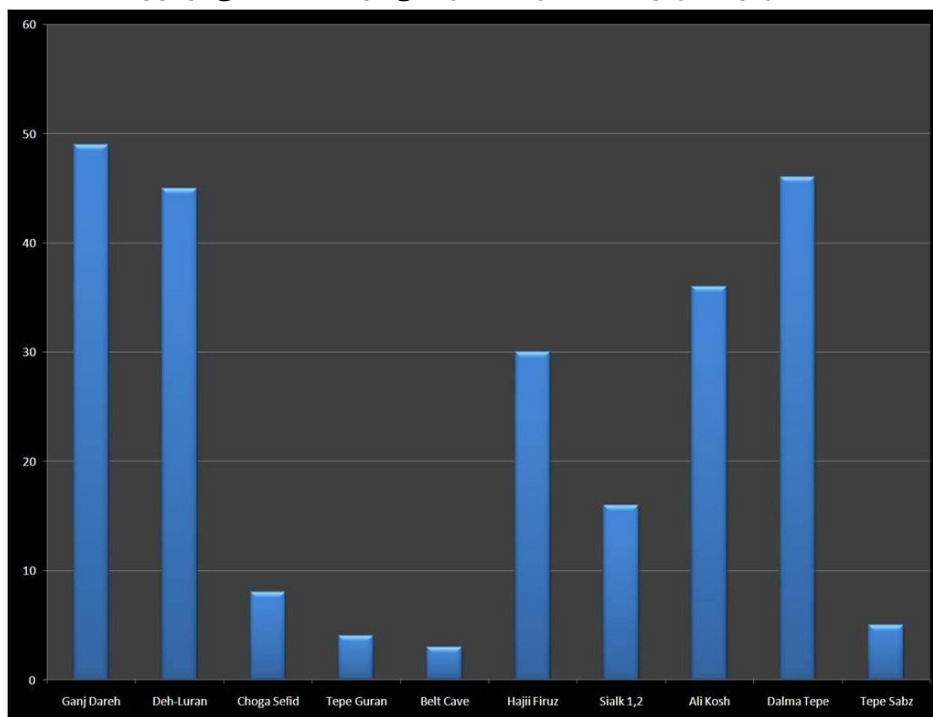
منبع: اسکات و مرین، ۲۰۰۹

مثال‌های فوق تنها شواهد و مدارک مستقیم در خصوص حضور انسان در عصر پلیستوسن در محدوده جغرافیایی ایران هستند. همان‌گونه که در ابتدای سخن ذکر گردید، دلایل متعدد اقلیمی و زیست محیطی می‌توانند بر تعداد اندک بقایای انسانی در ایران تاثیرگذار باشند. هر چند تا زمانی که تعداد کاوش‌های انجام‌شده به حد کمی قابل توجهی نرسند هرگونه اظهار نظری شتاب‌زده خواهد بود.

بقایای انسانی متناسب به نوسنگی در ایران

دوره نوسنگی در ایران برخلاف دوران پلیستوسن، هم به لحاظ تعدد محوطه‌های شناسایی و کاوش‌شده و هم از منظر بقایای انسانی به دست‌آمده از وضعیت به مراتب مطلوب‌تری برخوردار است. به جهت کثرت محوطه‌های نوسنگی کاوش‌شده در ایران که معرفی و ارائه تمامی آن‌ها خود پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد، در این گفتار تنها به معرفی محوطه‌های کلیدی نوسنگی واجد بقایای انسانی پرداخته خواهد شد.

نمودار ۱: نمودار تعدادی محوطه‌های نوسنگی دارای بقایای انسانی در ایران



منبع: نگارنده

قدیمی‌ترین بقایای انسانی منتسب به دوران هولوسن^۱ و نوسنگی قدیم در ایران از غارهای هوتو و کمر بند در نزدیکی بهشهر مازندران، در خلال کاوش‌های سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱ کارلتون کوون گزارش گردیده‌اند. کوون در گزارش‌های خود به یافتن اسکلت‌های ۴ فرد در این دو محوطه اشاره می‌نماید و گاه‌نگاری پیرامون هزاره هشتم پیش از میلاد را برای این بقایا ارائه می‌کند (کوون، ۱۹۵۱: ۸۱-۹۲، ۱۹۹-۲۰۷، ۱۹۵۲: ۲۳۱-۲۴۹). بایستی این نکته را در نظر داشت که گاه‌نگاری‌های ارائه‌شده توسط کوون دارای برخی اشکالات فنی است، زیرا این گاه‌نگاری‌ها کالیبره نشده بودند و دیگر اینکه متد گاه‌نگاری با کربن چهارده در زمان نوشتن این گزارش‌ها به تازگی مطرح شده بود. از سویی دیگر هنوز روشن نیست که استخوان‌های انسانی به دست‌آمده از این محوطه‌ها ناشی از تدفین بوده یا خیر، چرا که بیشتر قطعات به صورت مجزا از هم قرار گرفته بوده‌اند.

^۱ holocene

تپه گنج دره در ارتفاع ۱۴۰۰ متری از سطح دریای آزاد و در استان لرستان در بخش زاگرس مرکزی واقع شده است. این محوطه نوسنگی اولین بار توسط باستان‌شناس کانادایی فیلیپ اسمیت^۱ و همکارانش مورد کاوش قرار گرفت و در جریان این اکتشاف ۴۹ اسکلت انسانی از ۴۱ تدفین به دست آمد (اسمیت، ۱۹۷۶. اسمیت و مورتسن، ۱۹۸۰). چندین سال پس از کاوش اولیه در گنج دره، مجموعه‌های مکشوفه از این محوطه با هدف ردیابی آثار تغییرات عمده بر روی جمجمه مورد مطالعات انسان‌شناسی جسمانی قرار گرفتند (لمبرت، ۱۹۷۹). این مطالعات نشان دادند که در کنار شواهد به دست آمده از دست‌کاری جمجمه در نئاندرتال‌های شماره ۱ و ۵ شنیدار (ترینکائوس، ۱۹۸۲) یکی دیگر از قدیمی‌ترین شواهد در خصوص دست‌کاری عامدانه جمجمه در خاورمیانه در محوطه باستانی گنج دره وجود دارد (سولکی و همکاران، ۱۹۹۲). دلایل متعددی برای دست‌کاری عامدانه جمجمه مطرح شده است که از آن جمله می‌توان به مسایل زیبایی‌شناختی، تبیین جایگاه اجتماعی و انتساب به یک قبیله و گروه خاص اشاره نمود (لورنتز، ۲۰۱۰).

تصویر ۴: جمجمه با آثار تغییر عامدانه (گنج دره)



منبع: لمبرت، ۱۹۷۹

تپه حاجی فیروز واقع در دشت سولدوز در قسمت جنوبی استان آذربایجان غربی و در شمال غرب ایران دارای استقرارهای نوسنگی مربوط به هزاره هشتم پیش از میلاد است (ویت و میدو،

^۱ Philip Smith

۱۹۸۳: ۳۲۴). کاوش‌های باستان‌شناسی در این محوطه بیانگر این مسئله بود که احتمالاً حاجی فیروز در زمان مسکونی بودن دهکده‌ای کوچک و تنها با یک یا دو خانوار سکنه بوده که مردگان خویش را در کف خانه‌ها دفن می‌کرده‌اند. بقایای اسکلتی ۳۰ نفر از این محوطه به دست‌آمده که عمدتاً به شکل تدفین بوده‌اند (تورنکوئیست، ۱۹۸۳).

تپه زاغه واقع در دشت قزوین یکی از شناخته شده‌ترین محوطه‌های نوسنگی ایران است که عمده شهرت آن به سبب آثار مرتبط با جوامع کشاورز یکجانشین و تا حدودی صنعتگر است. این محوطه اولین بار توسط زنده‌یاد عزت‌الله نگهبان مورد کاوش قرار گرفت (۱۹۷۹). پس از نگهبان کاوش در این محوطه توسط دیگر باستان‌شناسان ادامه یافت (ملک شه‌میرزادی، ۱۹۷۷، فاضلی نشلی و همکاران، ۲۰۰۵). در نتیجه این کاوش‌ها سن این محوطه در لایه‌های نوسنگی مابین هزاره‌های ششم و پنجم پیش از میلاد تخمین زده شد (فاضلی نشلی و همکاران، ۲۰۰۵). تپه زاغه در بردارنده یکی از قدیمی‌ترین شواهد تدفین عامدانه انسان در فلات ایران است، در مناطق مرکزی ایران تدفین‌های پیشین در کف خانه‌ها صورت می‌گرفت و بعد از آن تدفین‌ها به اماکنی خارج از خانه‌ها ولی همچنان در روستا منتقل شدند. در حالی که کماکان تدفین نوزادان در داخل خانه‌ها انجام می‌پذیرفته است (ملک شه‌میرزادی، ۱۹۷۷).

تپه حصار یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین استقرارهای عصر نوسنگی در شرق ایران و حاشیه شمالی فلات ایران است. این محوطه در ابتدا توسط اشمیت^۱ در سال ۱۹۳۱ مورد کاوش بزرگ مقیاس قرار گرفت (اشمیت، ۱۹۳۳، ۱۹۳۷). بر اساس نتایج گاه‌نگاری مطلق، توالی‌های استقرار در این محوطه را می‌توان به سه دوره اصلی تقسیم نمود (روستایی، ۲۰۱۰):

۱- فاز یک (هزاره پنجم پیش از میلاد تا ۳۶۰۰ پیش از میلاد)

۲- فاز دو (۳۶۰۰ تا ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد)

۳- فاز سه (۲۴۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد)

کاوش‌های اشمیت منجر به شناسایی ۱۶۰ اسکلت انسانی بالغ و ۳۵ کودک شد. مطالعات انسان‌شناسی جسمانی بر روی بقایای انسانی توسط کروگمن^۲ انجام گرفت (کروگمن، ۱۹۴۰). از ۱۶۰ اسکلت بالغ کشف‌شده از این محوطه ۴ فرد متعلق به فاز یک، ۱۶ نفر به فاز دو، ۱۳۸ نفر به فاز سه و مابقی مربوط به ادوار اسلامی بودند. در حصار تقریباً الگویی مشابه با آنچه در زاغه دیده می‌شود در خصوص انتقال تدریجی تدفین‌ها از داخل محوطه‌های مسکونی به مکانی تحت عنوان قبرستان قابل مشاهده است. در جایی که در لایه‌های استقرار نوسنگی تدفین‌ها در کف خانه‌ها صورت می‌گرفته است، در دوره‌های بعدی به مکان‌های سرباز در داخل دهکده و بعضاً

¹ E. F. Schmidt

² W. M. Krogman

جایی دورتر از محوطه اصلی دهکده منتقل شده‌اند، که این تغییر ناگهانی می‌توانسته ناشی از ورود قومی جدید با باورهای تازه به این منطقه بوده باشد (هرچند که اظهار نظر قطعی در این خصوص را تنها می‌توان با مقایسه مواد DNA این اقوام بیان نمود). غالب تدفین‌ها به پهلوی راست بوده‌اند و دست‌ها و پاها به حالت طبیعی قرار گرفته‌اند. در کنار اجساد مردان و زنان به طور یکسان هدایایی مانند ظروف سفالین، سوزن‌های مسی، خنجر (مختص مردان)، مهر، مقادیر زیادی مهره و وسایل تزئینی، دستبند و غیره قرار گرفته است (کروگمن، ۱۹۴۰).

تغییر در نوع تدفین یکی از کلیدی‌ترین مباحث برای ردیابی جوامع انسانی در باستان‌شناسی است. بدیهی است که تدفین مردگان از زمره مباحثی است که با اعتقادات و باورهای مذهبی پیوند می‌خورد و به نسبت در برابر تغییرات ناشی از تاثیر و تاثرات فرهنگی از خود مقاومت بیشتری نشان می‌دهد. به عنوان مثال موارد زیادی در دست است که تغییر در فن سفالگری، معماری و پوشش ناشی از برخورد با فرهنگ‌های مجاور و اقتباس از مواد فرهنگی مقابله شده بوده است، حال آنکه چنین درجه‌ای از انعطاف و تطبیق‌پذیری در مسایلی که به نحوی با امور ماوراءالطبیعه سرکار داشته‌اند به آسانی اتفاق نمی‌افتد (به عنوان مثال تمامی تدفین‌های مسلمانان شیعه صرف‌نظر از قدمت زمانی شان دارای الگوی کم و بیش مشابه‌ای هستند). بنابراین تغییر در نوع تدفین را می‌توان منتج از تغییر در باور و آئین مردمان دانست، نکته‌ای که یا به کندی در طول زمان در مردمان یک منطقه روی می‌دهد و یا نشانه حضور ناگهانی قومی نو با عقاید جدید است.

نتیجه‌گیری

مطالعه گزارش‌ها و مقالات مربوط به کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده پیش از دهه ۸۰ میلادی در ایران حاکی از این است که تقریباً در تمامی کاوش‌های باستان‌شناسی که منجر به کشف بقایای اسکلت انسانی شده بودند، پژوهش‌های انسان‌شناسی زیستی نسبتاً کاملی در جنب مطالعات باستان‌شناسی انجام شده و شاید تنها استثنا در این زمینه کمبود پژوهش‌های انسان‌شناسی دندان^۱ بوده است (کروگمن، ۱۹۴۰. لمبرت، ۱۹۷۹. ماسکارالا، ۱۹۶۵. رتبون، ۱۹۶۶، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴a، b. تورنکوئیست، ۱۹۸۳). در نقطه مقابل در بیشتر فعالیت‌های باستان‌شناسی انجام‌شده پس از ۱۹۸۰ در ایران مطالعات انسان‌شناسی زیستی یا اساساً انجام نشده‌اند و یا در صورت انجام بسیار ناقص و تنها در حد تعیین جنس و سن بوده‌اند.

^۱ dental anthropology

جهت دست یافتن به برآوردی صحیح از وضعیت حال انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی ایران، ۳۱ گزارش باستان‌شناسی مربوط به کاوش‌های قبرستان‌های باستانی (از نوسنگی تا دوران اسلامی) انجام شده مابین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۸ که منجر به پیدا شدن بقایای اسکلتی انسانی شده‌اند (این اسناد در کتابخانه پژوهشکده باستان‌شناسی نگهداری می‌شوند) مورد بررسی قرار گرفتند. نتایج این بررسی حاکی از این است که در تمامی این ۳۱ مورد هیچ گزارشی انسان‌شناسی کاملی به جز مشخص‌سازی تقریبی سن و جنس تهیه نشده است. دندان‌ها به جز در مورد شهر سوخته (لورنز، ۲۰۰۸) هیچ‌گاه مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند و برای مابقی بقایای اسکلتی نیز هیچ گزارشی مبنی بر اندازه‌گیری استخوان‌ها و یا درج حضور یا غیبت قطعات وجود ندارد.

لازم به ذکر است که داده‌های به دست آمده از گزارش‌های فوق را به هیچ روی نمی‌توان به عنوان معیار مطلق برای سنجش تمامی پژوهش‌های انسان‌شناسی زیستی در باستان‌شناسی ایران در نظر گرفت. با این وجود نظر به تاخر زمانی گزارشات بررسی‌شده و با در نظر گرفتن این امر که روند استفاده از علوم میان رشته‌ای در باستان‌شناسی ایران (از جمله انسان‌شناسی زیستی) تنها در چند ساله اخیر روند صعودی داشته است، بنابراین می‌توان این پیش‌فرض را مطرح کرد که گزارش‌های باستان‌شناسی پیش از ۱۳۸۰ نیز نمی‌توانسته‌اند از وضعیت بهتری برخوردار بوده باشند (مذاکرات حضوری نگارنده با بیشتر باستان‌شناسان و کاوشگران به نام ایرانی نیز در تایید این مدعا است).

از جمله دلایل وضعیت فعلی انسان‌شناسی زیستی در ایران، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- غیبت انسان‌شناسان زیستی متخصص، به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌توجهی به بقایای اسکلتی انسانی در باستان‌شناسی ایران مطرح است. در مراکز آموزشی و دانشگاهی ایران رشته‌ای تحت عنوان انسان‌شناسی زیستی وجود ندارد و تنها در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران ۲ واحد درسی تحت این نام تدریس می‌شود. اگرچه مرکز پژوهش‌های انسان‌شناسی زیستی در دانشگاه تهران تشکیل شده است، ولی هنوز متخصصین این واحد موفق به تصویب رشته‌ای مجزا تحت نام انسان‌شناسی زیستی نشده‌اند. از همین روی باستان‌شناسان برای انجام این‌گونه پژوهش‌ها کاملاً وابسته به پژوهشگران غیرایرانی هستند و در مواردی که این مطالعات توسط گروه کاوشگر ایرانی انجام شده است، شخص یا اشخاص مسئول فاقد توانایی علمی لازم برای تهیه گزارش بوده‌اند.

- ۲- میان باستان‌شناسی و انسان‌شناسی ایران یک گسل تاریخی بزرگ مشاهده می‌شود. بدین ترتیب که باستان‌شناسی در دانشکده‌های علوم انسانی، ادبیات و انسان‌شناسی (تنها در گرایش فرهنگی آن) در دانشکده علوم اجتماعی تدریس می‌شود. چنین الگوی آموزشی که خود برگرفته

از روش‌های قدیمی و منسوخ در برخی کشورهای اروپایی است، منجر به این مسئله شده است که اساساً در ایران باستان‌شناسی و انسان‌شناسی را دو رشته کاملاً مجزا و منفک از یکدیگر تلقی می‌کنند. در حالی که باستان‌شناسی امروزه در کشورهای غربی و به خصوص امریکای شمالی زیرمجموعه‌ای از انسان‌شناسی است. آنچه منجر به جدایی باستان‌شناسی از علوم کاملاً تجربی مانند زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی می‌گردد حضور انسان در ساختار دانش باستان‌شناسی است. با حذف انسان و انسان‌شناسی از باستان‌شناسی، پژوهشگران می‌توانند صرفاً توصیف سطحی از مواد فرهنگی به جامانده را ارائه کنند، بدون اینکه امکان بررسی و شناخت ساختار و ویژگی‌های گروه یا جامعه سازنده آن را داشته باشند. باید در نظر داشت، از چهار زیر مجموعه علم انسان‌شناسی در جهان، تنها انسان‌شناسی فرهنگی و زیر شاخه‌های آن (مردم‌شناسی، انسان‌شناسی جنسیت، انسان‌شناسی شهرنشینی و غیره) در دانشکده‌های علوم اجتماعی ایران تدریس می‌شود.

۳- فقدان هر گونه مرکز مطالعات انسان‌شناسی زیستی در سازمان میراث فرهنگی ایران به عنوان متولی کاوش‌های باستان‌شناسی سبب شده است تا بقایای اسکلت‌های انسانی به دست‌آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی در وضعیتی نگران‌کننده از نظر شرایط نگهداری قرار بگیرند. مراجعه به گزارش‌های باستان‌شناسی و در مواردی مذاکره حضوری با سرپرستان هیئت‌های باستان‌شناسی موید این است که بقایای اسکلتی انسانی به دست‌آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی یا در اماکنی نامعلوم و بدون رعایت شرایط نگهداری قرار دارند و یا دوباره دفن شده‌اند.

جهت برون‌رفت از وضعیت فعلی، راهکارهایی به شرح ذیل ارائه می‌گردند:

۱- تاسیس مرکزی مستقل در سازمان میراث فرهنگی و یا زیر مجموعه‌های وابسته تحت عنوان مرکز پژوهش‌های انسان‌شناسی زیستی برای نگهداری و طبقه‌بندی تمامی بقایای اسکلتی انسانی که از کاوش‌های باستان‌شناسی به دست می‌آیند. تاسیس این مرکز کمک قابل توجهی به نگهداری صحیح این بقایا می‌کند و فرصت مناسبی را برای پژوهشگران و علاقه‌مندان جهت مطالعه و مقایسه مواد اسکلتی انسانی مربوط به محوطه‌ها و دوره‌های زمانی مختلف در ایران فراهم می‌آورد.

۲- دروس انسان‌شناسی زیستی شامل اسکلت‌شناسی انسانی، مرمت و نگهداری بقایای اسکلتی انسانی، تطور انسان، جمعیت‌شناسی انسان‌های عصر حاضر می‌بایست در واحدهای دانشجویان باستان‌شناسی چه در مقطع کارشناسی و چه کارشناسی ارشد گنجانده شوند. این امر کمک شایانی به ایجاد درک صحیح از اهمیت مطالعات انسان‌شناسی زیستی در پژوهش‌های

باستان‌شناسی در نزد دانشجویانی خواهد داشت که خود در آینده سرپرست کاوش‌های باستان‌شناسی خواهند شد.

۳- راه‌اندازی رشته انسان‌شناسی زیستی در مراکز آموزشی کشور در هر دو مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد برای ایجاد سرمایه علمی در این خصوص ضروری است. بدیهی است تنها آگاه‌سازی جامعه باستان‌شناسی از اهمیت مطالعات انسان‌شناسی زیستی در قالب دروس مطروح در بند ب نمی‌تواند جواب‌گوی کاوش‌های باستان‌شناسی ایران به متخصصین انسان‌شناسی زیستی باشد.^۱

^۱ با تشکر از سرکار خانم فاطمه نوری که با یاری‌رسانی در جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای در تکمیل این پژوهش همراهی داشته‌اند. با تشکر و سپاس ویژه از ریاست محترم وقت پژوهشکده باستان‌شناسی جناب آقای دکتر محمد مرتضایی و مسئولین محترم کتابخانه پژوهشکده باستان‌شناسی به جهت در اختیار قرار دادن گزارش‌های باستان‌شناسی مابین سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۸.

منابع

- Abdi K. F. Biglari. and S. Heydar.i (2002), Islamabad project 2001, Test excavations at Wezmeh cave, *Archie Mitt Iran Turan* 34:171-194.
- Abesalom, V, D. Lordkipanidze, P. G. Rightmire, J. Agusti, R. Ferring, G. Maisuradze, A. Mouskhelishvili, M. Nioradze (2002), "A New Skull of Early Homo from Dmanisi, Georgia", In *Science* 297 (5578): 85-9.
- Braidwood. R (1960), *Seeking the World's First Farmers in Persian Kurdistan: A Full Scale Investigation of Prehistoric Sites Near Kermanshah*, Illustrated London News, 237:695-697.
- Braidwood. R. B. Howe. and C. Reed (1961), The Iranian Project, *Science*, 133: 2008-2010.
- Cappieri. M (1973), *The Iranians of the Copper/Bronze Ages*, Coconut Grove, Miami: Florida.
- Coon. C. S (1951) *Cave Explorations in Iran 1949*, Philadelphia : University Museum, University of Pennsylvania.
- ——— (1952), "Excavation in Hotu. Iran.1951: A Preliminary Report" (With Sections on the Artifacts by L.B. Dupree and the Human Skeletal Remains by J. L. Angel), In *Proceedings of the American Philosophical Society*, 96:231_269.
- ——— (1957), *The Seven Caves: Archaeological Explorations in the Middle East*, New York: Alfred A. Knop.
- Crossland. R. A (1971) "Immigration from the north. The Cambridge Ancient History Oxford", In *Brithish Archaeological Reports (BAR)*, Vol I, part 2: 884- 876.
- Fazeli Nashli. H.. E. Wong. and D.T. Potts (2005), "The Qazvin Plain revisited: a reappraisal of the chronology of the northwestern Central Plateau, Iran in the 6th to the 4th millennium BC", In *Ancient Near Eastern Studies* 42: 3-82.
- Krogman. W. M (1940), *Racial type from Tepe Hissar. Iran from late fifth to the early second millennium B.C*, *Verhandelingen der Koninklijke nederlandse akademie van wetenschappen, Afeeling natuurkunde (Tweedie Sectie)*, 39: 1-87.
- Kuhn, S (2002), "Paleolithic Archaeology in Turkey", In *Evolutionary Anthropology*, 11, 196-210.
- Lambert. P. J (1979), "Early Neolithic cranial deformation at Ganj Dareh Tepe. Iran", In *Canadian Review of Physical Anthropology*, 1:51.
- Lorentz. K (2008), "Osseous and non-osseous human remains: Reconstructing life at 3rd millennium BC Shahr-I Sokhta. Iran", In *Proceedings of the 10th international archaeology symposium in Iran*, Bandar Abbass.
- Lorentz. K (2010), "Ubaid headshaping", In *Beyond the Ubaid*, edited by R.A. Carter and G. Philip: 125-148.
- Malek Shahmirzadi. S (1977), *Tepe Zagheh: A Sixth Millennium BC Village in The Qazvin Plain of the Central Iranian Plateau*, Unpublished PhD dissertation, Department of Archaeology, University of Pennsylvania.
- Marean. C. W. and S. Y. Kim (1998) "Mousterian Large Mammal Remains from Kobeh Cave". In *Current Anthropology*, Volume 39: S79-S113.
- McBurney. C. A (1962), "The Excavations at Yanik Tepe. 1961. Second Preliminary Report", In *Iraq* 24: 134-53.

- Miller. B. A. and B. Wood (2006), *Anthropology*, Pearson Education, Boston: Allyn & Bacon.
- Muscarella. O. W (1965), "A Fibula from Hasanlu. Northwestern Iran", In *American Journal of Archaeology*, 69 (3): 233-40; Pls. 57-58.
- Negahban. E (1979), A Brief Report on The Painted Building of Zagheh late 7th-early 6th millennium BC, *Paléorient* 5: 239-50.
- Rathbun. T. A (1966), *An Analysis of the Skeletal Material Excavated at Hasanlu*. Iran, M.A. Thesis, University of Kansas.
- Rathbun. T. A (1983), *Skeletal Materials from Dinkha Tepe*, Iran, Ms on file. Department of Anthropology, University of South Caroline.
- Rathbun. T. A, (1984a), "Skeletal Pathology from the Palaeolithic through the Metal Ages in Iran and Iraq". In *Paleopathology at the Origins of Agriculture*. Cohen. Mark N. and George J. Armelagos (eds), New York: Academic Press: 137-165.
- Rathbun. T. A (1984b), "Metric and Discrete Trait Variation Among Southwest Asian Populations", In *Spectra of Anthropological Progress* [University of Delhi. India], 6: 25-50.
- Roustaei. K (2010), Tepe Hissar, Once Again, *Proceedings of the 6th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East. May 5th- 10th 2008, "Sapeinza", Universita di Roma, Volume 2: Excavations, Surveys and Restorations: Reports on Recent Field Archaeology in the Near East*, Edited by Paolo Matthiae. Frances Pinnock. Lorenzo Nigro and Nocolo Marchetti: 613-633. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Schmidt. E. F (1933), "Tape Hissar excavations 1931", In *Museume Journal University of Pennsylvania*. 23:323-482.
- ——— (1937), *Excavation at Tepe Hissar. Damghan*, Philadelphia: University of Pensilvania Press.
- Scott. J. E. and C. W. Marean (2009), "Paleolithic hominin remains from Eshkaft-e Gavi (southern Zagros Mountains. Iran): Description. Affinities and Evidence for Butchery", In *Journal of Human Evolution*, 57: 247-259.
- Smith. P. E. L (1976), "Reflections on Four Seasons of Excavations at Tepe Ganj Dareh", In *Proceedings of the IVth Annual Symposium on Archaeological Research in Iran: 3-8 November 1975*, (ed) Firouz Bagherzadeh, Tehran: 11-22. Idem, "An Interim Report on Ganj Dareh Tepe. Iran", In *American Journal of Archaeology* 82, 1978: 538-40.
- Smith. P. E. L.. and P. Mortensen (1980), "Three New 'Early Neolithic' Sites in Western Iran", In *Current Anthropology* 21: 511-512.
- Solecki, R. S. A (1954), "Shanidar Cave: A Paleolithic Site in Northern Iraq", In *Annual Report of the Smithsonian Institution* (Smithsonian Institution): 389-425.
- Solecki. R.. P. A. Akkermans. A. Aqelarakis. C. Meiklejohn. P. E. L. Smith (1992), "Artificial Cranial Deformation in the Proto-Neolithic and Neolithic Near East and its Possible Origin: Evidence from four Sites", In *Paleorient*, Volume 18: 83-97.
- Szemerényi, O (1977), "Studies in the Kinship Terminology of the Indo-European Languages", In *Acta Iranica III*.16, Leiden: Brill: 125-146
- Trinkaus. E (1982), "Artificial Cranial Deformation in the in Shanidar 1 and 5 Neandertals", In *Current Anthropology* 23 (2): 198-199.

- ——— (1983), *The Shanidar Neanderthals*, Massachusetts: Academic Press.
- Trinkaus. E and F. Biglari (2006), "Middle Paleolithic Human Remains from Bisitun Cave. Iran", In *Paléorient*, 32.2: 105-111.
- Trinkaus. E. F, Biglari. M. Mashkour. H. Monchot. J-L. Reyss. H. Rougier. S. Heydari. K. Abdi (2007), "Late Pleistocene Human Remains from Wezmeh Cave. western Iran", In *American Journal of Physical Anthropology*, 135(4): 371-380
- Turnquist. J (1983), "The Neolithic Population from Hajji Firuz. In Voigt", *Hajji In Firuz Tepe. Iran. Mary M, The Neolithic Settlement*, University Museum Monograph 50 (Hasanlu Excavation Reports I) Philadelphia: The University Museum: 340-3.
- Voigt. M. M and R. H. Meadow (1983), *Hajji Firuz Tepe: The Neolithic Settlement*, University Museum monograph 50, Philadelphia.
- Weidenreich, F (1945), "The Paleolithic child from the Teshik-Tash Cave in Southern Uzbekistan (Central Asia)", In *American Journal of Physical Anthropology*, 3: 151-163.